

# سلسله مباحث خودشناسی

دوره ۱۹

حجت الاسلام حاج آقا نوروزی

۱۳۸۴

## جلسه ۴ - دوره ۱۹ خودشناسی

اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين المعصومين سيما بقيه الله في الارضين و لعنت الله على اعدائهم اجمعين من الآن الى قيام يوم الدين، اللهم ارنا الحق حق حتى ناتبه و ارنا الباطل باطل حتى ناجتبه و اجعلنا من الذين عرفوا انفسهم

بحث در این بود که یک خواسته مشترکی همه ما با هم داریم که این خواسته مشترک در باطن جان ماست. علیرغم اینکه در ظاهر خواسته‌های هر یک از ما مختلف است و اگر از ما سؤال شود در ظاهر که خواسته شما چیست؟ هر کدام از ما ممکن است خواسته‌ای را غیر از آنکه دیگری مطرح می‌کند مطرح کنیم و بیان کنیم. این تفاوت خواسته‌ها در ظاهر به معنای این نیست که خواسته‌های ما و یا خواسته ما در باطن هم همینطور است و همین است و مختلف است. در جلسه گذشته این مورد بررسی قرار گرفت و عرض کردیم که خواسته باطنی همه ما که مشترک هم هست این است که به بهشت سعادت برسیم و تعریف بهشت سعادت هم این بود که همه ما می‌خواهیم که همه چیز مطابق با میل ما باشد و مطابق با میل ما هم بماند. فیها ما تستهی الانفس و تنزل المن و هم فی مشتهه انفسهم خالدون، این دو تعبیر است از قرآن، که حکایت از خواسته مشترک درونی فطری همه انسانهاست. بنابراین اگر کسی بخواهد به بهشت سعادت خودش وارد شود و راه وصول به بهشت سعادتش را بشناسد. هیچ راهی ندارد جز اینکه اول خودش را بشناسد. یعنی خودشناسی مقدمه شناخت سعادت و مقصد. در راه رسیدن به سعادت و مقصد. چرا؟ به خاطر اینکه تعریف بهشت این بود که همه چیز مطابق با خواسته‌های ما باشد. ما کی هستیم؟ چه موجودی هستیم و دارای چه خواسته‌هایی؟ تا بهشت ما تعریف دقیق و صحیحی پیدا بکند. هر کسی متناسب با خودشناسی‌ای که پیدا می‌کند. دیدش نسبت به انسان، نسبت به خودش، که من کی هستیم؟ از کجا آمده‌ام؟ آمدنم بهر چه بود؟ به کجا می‌روم آخر نمایم وطن‌ام؟ این آخر معلوم می‌شود. اگر خودش را شناخت و خواسته‌های خودش را شناخت و فهمید که چه موجودی هست. معلوم میشود که جایگاه‌اش کجاست. اگر میداند جایش توی باغ وحشت است. اگر شما بدانی که با یک حیوانی سرو کار داری که این حیوان درنده است. تکلیف‌ات روشن می‌شود. می‌فهمی که باید این حیوان را به زنجیر بکشی. این را باید در قفس نگهداری کنی و از قفس هم باید فاصله بگیری. رویش هم بنویسی خطرناک. اما اگر نه به حیوان اهلی است. مثل اسب می‌ماند. می‌شود سوارش هم شد، از آن استفاده هم کرد. اینکه ما بدانیم با چه موجودی سر و کار داریم تکلیف ما را روشن می‌کند. و این مهم‌ترین سؤال در زندگی‌اش که من کیستم. چه موجودی هستم. دارای چه ویژگی‌ها، چه توانایی‌ها، چه استعدادها، چه استعدادهای نهفته، چه قابلیت‌های درونی، مهم‌ترین سؤال، اولین سؤال و آخرین سؤال بشر همین است. فلذا حضرت امیر(ع) فرمودند که: انفع المعارف معرفة النفس (نافع‌ترین معارف خودشناسی است) شما از حالا تا هر موقع شما بگویید فکر کن. ببین مهم‌ترین سؤال برای بشر هست یا نیست. هرچی بیشتر فکر کنی بیشتر به اهمیت پاسخ این سؤال می‌رسی. که از خودشناسی مهم‌تر نداریم و تعجب حضرت امیر(ع) برای ما روشن می‌شود که همه چیز را ما دنبال‌اش می‌گردیم الا خودمان که گم شدیم. گم‌ایم نمی‌شناسیم. اما دنبال خودمان نمی‌گردیم. خیلی عجیبه. انسان جزء عجائب خلقت است. خود این انسان جزء عجائب این خلقت است که فرشتگان هم به خدا گفتند که این چه موجودی است خدایا تو داری خلق می‌کنی. این موجود چه می‌کند. چه می‌کند. چه می‌کند. خدا به آنها فرمود که من به چیزی می‌دانم که شماها نمی‌دانید و علم آدم الاسماء. به حقایقی را در درون این انسان قرار دادم که اگر این حقایق بیرون کشیده بشود و شکوفا شود و تجلی پیدا کند. یک نفرش می‌ارزد به همه عالم. مشکلی که وجود دارد این است که بر سر راه خودشناسی انسان است. حقیقت جان انسان و آن واقعیت حقیقی انسان پنهان. ظاهر نیست. یعنی آنچه را که بلفعل است و ما شبانه روز با آن درگیر هستیم ظاهراً و به آن احتیاج داریم ظاهراً عبارت از این قوای حیوانی ماست. چشم و گوش و دست و پا و شکم و شهوت و اینها یعنی عملاً هر انسانی که متولد می‌شود. حالا از زمان تولد تا کی‌اش را خدا می‌داند. حیوان بلفعل است. عملاً یک حیوان به تمام معناست. در بعضی از ابعاد که کامل‌تر از بعضی حیوانات است. در بعضی ابعاد هم نه. اما یک حیوان بلفعل به تمام معنا خواسته‌های حیوانی، تمایلات‌اش تمایلات حیوانی. حالا این تا کی ادامه پیدا می‌کند. یعنی این حیوان بلفعل تا کی حیوان و انسانیت‌اش پشت این ظاهر است و بلقوه است و در مرحله استعداد است. پس یک مشکل در مسیر خودشناسی انسان که ظاهراً مشکل که بعد می‌رسیم می‌بینیم که ظاهراً مشکل است باید همینطور باشد. این است که انسان وقتی متولد می‌شود تا قبل از اینکه به بلوغ برسد و به آن رشد فطری برسد. این حیوان بلفعل است، اگر به آن بگوییم تو انسانی. خواسته‌های تو خواسته‌های انسانی است. هرچی به خودش نگاه می‌کند می‌گوید من جز خواسته‌های حیوانی در خودم چیزی نمی‌بینم. این خواسته‌هایی که من دارم حیوانات هم همین خواسته‌ها را دارند. حالا به خورده کمتر، به خورده بیشتر. من شک دارم. اگر از ما سؤال کنند الآن ببینید تلویزیون که می‌رود گاهی مصاحبه می‌کند با جوان‌ها، خواسته‌هایی که اینها بیان می‌کنند چه خواسته‌هایی است. حالا اینها جوان‌هایی هستند که در کشور

اسلامی بودند. در محیط معنوی. بعد از اینکه ۱۲۴ هزار پیغمبر آمده. تبلیغ کرده، از انسان گفته. از دین گفته. از خدا گفته، از قیامت گفته. باطن انسان را بیان کرده. خواسته‌های معنوی حالا تازه گفتند، گفتند و گفتند آخرش مصاحبه می‌کنند که شما خواسته‌ات چیست. نهایت خواسته‌هایشان منحصر می‌شود به همین خواسته‌های حیوانی، نان، مسکن، آزادی، یعنی شهوت و بی بند و باری و راحتی و این مسائل. این نهایت خواسته‌هاست. نمی‌گوییم انسان این خواسته‌ها را ندارد. یعنی نان نباید بخورد. مسکن نباید داشته باشد. نه صحبت سر باید و نباید فعلاً نیست. فعلاً صحبت سر این که چه چیزهایی هست. چه چیزهایی نیست. ما کی هستیم. محبت هست و نیست. نه باید و نباید. این انسان به حساب امروز بلفعل قرن بیست و یکم است که از سؤال می‌کنی چه خواسته‌هایی داری. خواسته‌هایش که خیلی پیشرفته می‌شود. می‌گوید من نوع دوست هم هستم. فرزندانم هم دوست دارم، پدرم هم دوست دارم، به پدرم علاقه دارم، به مادرم هم علاقه دارم. از یک حیوان هم که شما سؤال کنی همین‌ها را می‌گوید. حیوانات هم بچه‌هایشان را خیلی دوست دارند. ولو درنده‌ترین حیوان باشد. به همدیگر علاقه دارند. همدیگر را نمی‌درند. یعنی اگر هم می‌درند برخی از حیوانات خیلی کمتر از انسانهاست. اینقدر که انسان‌ها همدیگر را می‌درند. این غایت و نهایت خودشناسی انسان قرن بیست و یکم. چرا؟ به خاطر اینکه انسان یک حیوان بلفعل به دنیا می‌آید. حیوان متولد می‌شود اما صلاحیت این را دارد. یعنی فرقی با سایر حیوانات این است. آنها به ذات و بلقوه و بلفعل حیوان‌اند. ما بلفعل حیوان‌ایم اما به ذات و بلقوه و در استعداد انسان‌ایم. مثل یک بذر و دانه گیاهی که این را اگر بگویی این چیست نمی‌گوید این درخت است. می‌گوید این یک دانه‌ای، ظاهراًش مثل یه ریگ، یه سنگ، یه حجر. ظاهراًش با آن فرقی ندارد. اما گر شما یک ریگ را توی خاک فرو کنید این تبدیل به چیزی نمی‌شود. تغییر در آن حاصل نمی‌شود. الا اینکه خاک می‌شود و از بین می‌رود. اما همین دانه‌ای شبیه ریگ است و ظاهراًش هم شبیه یک ریگ توی خاک فرو کنی و ازش مراقبت کنی تبدیل به یک درخت می‌شود. پس یک ظاهر بلفعل داریم، یک واقعیت منتفی، مختلفی درونی داریم که پنهان است و در باطن است. اما هست. می‌توانی شما بگویی که این دانه گیاه هیچی نیست. همینی که هست و داریم می‌بینیم؟ هیچ تفاوتی با آن ریگ با آن شن و ماسه نداره. نمی‌توانیم این را بگوییم. چرا؟ چون وقتی توی خاک قرار گرفت می‌بینیم تغییر می‌کند. این یه چیزی می‌شود آن یه چیز دیگه. این رشد می‌کند، نمو می‌کند، درخت می‌شود. میوه می‌دهد. پس یه چیزی در آن بود ما نمی‌دیدیم. این استعداد داشت این قابلیت داشت. این توانائی داشت. خوب استعداد چیست؟ دروغه؟ نیست؟ بعداً به وجود آمد؟ چرا بچه گربه تا آخر عمرش بچه گربه است. شما هرچی آموزش بده به بچه گربه اگر واق واق کرد. ببرش انگلستان زبان انگلیسی بهش یاد بده. از وقتی متولد می‌شود با انگلیس‌ها سر و کار داشته باشد. زبان انگلیسی. آن آخر آخر آخر باز می‌بینی همان میومیو خودش را می‌کند. یعنی شما حیوان‌ها را می‌بینید توی هر کشوری با هر زبانی این را پرورشش بدهند. آخرش هر کجا رشد کند آخرش همان زبان خودش را اینجور نیست که گربه‌های اونا انگلیسی میومیو کند، گربه‌های اینجا فارسی میومیو کند. گربه‌های عرب‌ها و ترک‌ها و هر کجا به زبان خودش. اما انسان‌ها می‌بینیم که هر کجا می‌روند به همان زبان. یه توانائی‌ای در انسان‌ها وجود دارد هر کجا می‌رود یه بان خاص خودش را پیدا می‌کند. که خدای متعال در قرآن این را نام می‌برد در انسان، این قدرت بیان، قدرت سخن گفتن را. علمه البیان، نسبت می‌دهد به خدا، خدا چنین قدرتی را به انسان داد. و آموخت به انسان سخن گفتن را. ریشه در ابعاد انسانی انسان دارد. پس یکی از موانعی که برسر راه خودشناسی ما وجود دارد که ما باید با این مانع آشنا بشویم و کم‌کم حرکت کنیم و مانع را کنار بزنیم و موفق به خودشناسی بشویم. این است که بدانیم آنچه را که ما هستیم بلفعل این را ملاک و معیار خودشناسی خودمان قرار ندهیم. این خیلی مهم است. گاهی بحث‌های خودشناسی می‌کنیم می‌گوییم ای انسان تو چنان موجودی هستی. می‌گوید من که هرچی به خودم نگاه می‌کنم نمی‌بینم. نیستیم. نه. اشتباه کردی. چون قرار بر این شد که ما از شما به شما خبر بدهیم. بگوییم در درون شما چنینی می‌گذرد. شما هم به خودت مراجعه کنی. اونی که هستی را خودت خبر بدی. خودت بگویی درسته یا غلطه. ما اشاره می‌کنیم به حقیقت جان شما. شما مراجعه می‌کنی به ظاهر بلفعل خودت. اینجاست که مشکل درست می‌شود در مباحث خودشناسی. گیر می‌کنیم. ما می‌گوییم وجدانی این مسئله، شما میگویید من هرچی تلاش می‌کنم وجدان کنم. اینی که شما می‌گویید نمی‌شود. وجدانم نمی‌آید. گاهی راه بسته می‌شود. چرا؟ به خاطر اینکه هنوز نرسیده‌ایم به جایی که این معنا را وجدان کنیم. وقت اش نشده. مثل اینکه هنوز انسان از عالم بچگی و طفولیت خارج نشده. وقتی طفل است. این طفل جز خواسته‌های حیوانی بلفعل اش هنوز توانائی اینکه غیر اینها را ادراک نکند پیدا نکرده. بنابراین یکی دیگر از موانع که بر سر راه خودشناسی ما هست که شناخت این موانع خیلی مهم است. اگر ما موانع را شناختیم. در خانه اگر کسی است یک حرف بس است. اشاره کنند ما تا آخر خط را می‌گیریم. اینکه هرچی می‌گویند، می‌گویند، می‌گویند آخرش ما باز می‌بینیم نشد و نفهمیدیم و نگرفتیم. نرسیده. مانع

وجود دارد. یکی از موانع این است که عقل انسان در چشم اش است. مانع اول این بود که انسان بلفعل حیوان است. مانع دوم این است که انسان عقل اش توی چشم اش است. چشم ظاهری اش. حالا فرض بکنید که می خواهد که حقیقت جان خودش را بشناسد. خودش را بیابد. پیدا کند. ابزاری که با آن ابزار باید خودش را پیدا کند. آن چشمی که با آن چشم باید خودش را ببیند. غیر از این پشیمی است که به سرش هست. چشم سر توانایی دیدن آن دید را ندارد، آن معلوم را ندارد. هر چیزی وسیله مناسب خودش را می خواهد. بنابراین خیلی زور می زنیم گاهی تلاش می کنیم. زحمت می کشیم. اما بیهود است. چرا؟ چون وسیله اش را نداریم. گاهی نتیجه عکس می دهد. اصلاً؟؟؟ می شویم. چرا؟ چون وسیله ای که به کار گرفتیم جواب معکوس داد. اینجا فرض بکنید الان گرم است. تابستان است. ما می خواهیم اینجا را خنک کنیم. اگر رفتیم بخاری روشن کردیم گفتن شما باید اینجا را خنک کنی. باید حتماً از یه وسیله ای استفاده کنی. بدون وسیله نمی شود. گفتن وسیله دارم. از وسیله دارم استفاده می کنم به کار انداختم وسیله را. می گوئیم پس چرا هی داره گرم تر می شود. می گوید اینها این وسیله است. نگاه می کنیم می بینیم بخاری است. گاهی قدرت تشخیص اینکه بخاری خنک نمی کند. گرم می کند. قدرت این را هم نداریم. یعنی اینقدر بچه ایم. اینقدر کودک ایم. هنوز به این مرحله از رشد فکری و عقلی نرسیدیم. که دید عقل ما باز شود. آن یه چشم دیگر می خواهد. آن یه چشم دیگر است. عقل هم چشم است. و این چشم را باید باز کرد. کی می تونه این چشم رو باز بکنه. کسی که وقت باز شدن این چشم اش شده باشه. یه وقت ممکنه ۳۰ سالش هست، ۴۰ سالش هست. وقت اش نرسیده. ممکنه کسانی چشمشون باز شده آمادگی پیدا کردند به مرز تعقل رسیدند اما کسی نبوده اینها رو بینا کنه و حقایق را به اینها نشون بده. اینها را نسبت به حقایق جان خودشان راهنمایی و ارشاد کنه. اما خیلی ها هم هستن که اصلاً نرسیده اند، توانایی اش را ندارد. می گوئیم که کولر روشن کن بخاری روشن می کند. بعد می گوید کو. شما گفتی روشن کن من هم روشن کردم دیگر. روشن کردن دوتایش مثل هم است. کلیدش را بزنی، من هم کلیدش را زدم. حالا بعضی دستگاه ها هست که هر دوتایش از توش در میاد. هم سرما هم گرما. فقط کافیه این کلید رو بزنی یا آن کلید را بزنی. عوضی بزنی می بینی به جای اینکه خنک کنه گرم کرد. پس یکی دیگر از موانعی که بر سر راه ما وجود دارد برای رسیدن به بهشت سعادت که در حقیقت بر سر راه خودشناسی ماست. نمی گذارد ما خودمان را بشناسیم که این جزء مبادی و مقدمات راه است. باید اینها را طی کنیم. اینها راهی است که باید طی شود. راه خدا را باید رفت. نباید گفت صرفاً گفتنی نیست. رفتنی است. یه راهی است که اگر ما اینجا هی بگوئیم اما وقت اش نرسیده باشد شما نمی توانی بروی. اما اگر وقتش رسیده باشد به محض اینکه ما گفتیم شما رفتی، یعنی گاه گفتن مساوی است با رفتن. شنیدن مساوی است با حرکت کردن. گاهی نه شنیدن، مثل ضبط است، یه چیزهایی گفته می شود توی ذهن شما ضبط می شود. تو دفتر شما ثبت می شود. البته آن هم بی فایده نیست. بی فایده نیست یعنی الان وقت اش نرسیده. وقت اش که رسید سن شما به آن سن لازم و؟؟؟ رسید همان نواری که توی ذهن ات ضبط شده رابا چشمات مرور می کنی. به محض اینکه مرور کردی چون وقت اش رسیده حرکت می کنی. همزمان. کسانی که وقت اش رسیده. همزمان که دارند می شنوند دارند رشد می کنند. اینجور نیست که بگوئیم حالا شنیدیم. حالا بعداً بریم چه کار کنیم. دیگه بعداً بریم چه کار کنیم نداره. همه کارهایی که باید انجام می شد انجام شد. توی همان جلسه، همان لحظه ای که دارند از خودشناسی می گویند و شما هم داری هی خودت را پیدا می کنی. تموم شد. پیدا کردی. فلذا گاهی چنان سخن نفوذ می کنه در جان شنونده. منتهی به موقع وقت اش رسیده و یا گوینده خیلی خوب اشاره کرده. دقیق به هدف زده. رابطه طرفینی است. یک طرف نمی شود. امکان ندارد. در یک جلسه امام حسین (ع) به زهیر چند دقیقه می گویند بیشتر طول نکشید. کسی هم نمی داند چه گفتند ولی ما می دانیم چی گفت حضرت. هیچی نگفت. زهیر رسیده بود وقت اش کافی بود بهش بگوید زهیر. یه نگاه هم بهش بکنند. لازم نیست چیزی بگوید. در خانه اگر کسی است یک حرف بس است. منتهی اینکه این حرف را کی بزند مهم است. این هم مهم است گاهی انسان به جایی می رسد که دیگر برایش فرق نمی کند این حرف را کی بزند. مثل مرحوم شوشتری که داشت با اصحاب و یارانش عبور می کرد می رفت برای مجلس درس اش که در بین راه دیدند که یه الاغی که تنها هم هست، کسی هم همراهش نیست. این دارد مسیری را که رفته باری که روش دوشش بوده را برده خالی کرده. حالا دارد برمی گردد. رسید به جمع اینها این الاغ ایستاد. مرحوم حاج شیخ جعفر هم ایستاد. این الاغ یه نگاهی به حاج شیخ جعفر کرد، حاج شیخ جعفر هم یه نگاهی به این الاغ کرد. همینجور یه خورده همدیگر را نگاه کردند. بعد مرحوم حاج شیخ جعفر دارد که شروع کرد گریه کردن. خیلی گریه اش شدید شد جوری که این حال ایشان به اطرافیانشان سرایت کرد و آنها هم شروع کردند به گریه کردن. بعد رفتند مجلس درس و می گویند مجلس درس آن روز همه اش تبدیل شد به گریه. ایشان گریه اش قطع نمی شد. بعد گفتن که آقا چی شد. چه اتفاقی افتاد. این همه الاغ توی

خیابان دارند می آیند و می روند. گفت این الاغ می دانید به من چه گفت؟ گفتند ما که هرچی ایستادیم نگاه می کردیم الاغ چیزی نمی گفت اصلاً، گیرنده ها هم با هم فرق می کند. خیلی مهم است کی باشه. دستگاه گیرنده مهم است. همین الان توی همین فضایی که ما هستیم کلی امواج رادیویی هست. کلی امواج تلویزیونی هست. کلی امواج ماهواره ای وجود دارد. اما ما گیرنده ای که این امواج را بگیرد نداریم. آنها هست نه اینکه نیست، و گیرنده ها هم باهم فرق می کند. یه تلویزیون را روشن می کنی می بینی همه اش تار و همه اش برفک دارد. یه تلویزیون را روشن می کنی می بینی خیلی شفاف، خوب، واضح. رادیوها را که می گیری بعضی هایش پارازیت دارد. بعضی هایش نه خیلی صاف و عالی. گیرنده ها با هم فرق می کند. ما اکثر العبر و اقل العتبار (چقدر عبرت در این عالم زیاد است. کسی که عبرت بگیرد کم است). امواج در این عالم خیلی زیادت است. گیرنده نیست. دستگاه گیرنده مشکل دارد. گیرنده ها ضعیف است. نرسیده. وقت اش نرسیده. تلاش کنی وقت اش برسد. تلاش نکنی زیادی بخوری. تلاش کنی که برسی. تلاش نکنی زیاد بخونید. لیس العلم به کثرت تعلیم و تعلم. بل العلم نور یقضعکم الله فی قلب من شیء (زیاد خواندن زیاد درس گرفتن. نه باید وقت اش برسد آمادگی پیدا کنی. بعضی ظرف مناسب اش را پیدا کردی. علم هست. مثل امواج رادیویی می ماند توی عالم. شما استعداد پذیرش اینها را پیدا نکن. گیرنده ات را تنظیم کن. می بینی راحت این علوم در درون جانت قرار می گیرد. با کوچکترین اشاره. اینکه می بیند ما خیلی احتیاج به جلسات و موعظه و درس و ... زیاد داریم. به خاطر این است که آن گیرنده قوی را نداریم. و الا امام معصوم (ع) گیرنده اش قوی است. چون انسان های استثنایی هستند اینها. یعنی ژنتیکی خدای متعال به اینها یک توانایی های فوق العاده داده. حتی توشکم مادر. از توی شکم مادر گیرنده اش اینقدر قوی است که بیشتر از حالای ماست که توی دنیا آوردیم و دادیم با فکر و بحث و درس و علم و فلان. از آنجا بهتر از ما می گیرد. این دیگر یه مسئله خدادادی است. مسئله ختباری نیست. اینجا موهبت الهی. غیر اکتسابی. بعضی ها استعدادشون قوی تر بعضی استعدادشون ضعیف تر. گیرنده ها با هم فرق می کند. گفت این حیوان به من این را گفت: که من آن باری که روی دوشم گذاشته بودند بر دم به مقصد رساندم. پیاده کردم حالا دارم بر می گردم. این شیخ تو که انسانی و ادعای انسانیت داری و می گویی با من فرق داری و هر کسی را می خواهی بگویی نمی فهمد به من مثال می زنی. - شماها اینجوری هستید - آن بار امانتی که خدای متعال بر عهده شما گذاشته و عرض امانته الی السماوات و الارض و ... فهمیده انسان. آیا آن بار امانت را به سر منزل مقصود رساندی که حالا داری بر می گردی و در سال برگشتی یا نرسیدی. هنوز. ما اصلاً خبر نداریم. بار امانتی وجود دارد. انسان کیست. انسان چیست. یه کسی مثل حاج شیخ جعفر پیدا می شود از این نگاه الاغ، نه انسان الهی نه، ولی خدا صحبت بکنه برایش. حرف بزند. نصیحت کند. در خانه اگر کسی است یک نگاه بس است یک حرف هم نمی خواهد. منتهی بحث این است که در خانه کسی نیست. کسی نیست یعنی وقت اش نرسیده. جریان ایاض که وقتی عمری دزدی می کرد. سرگردنه ها قافله ها را لخت می کرد. سر دسته بود. یه روز از دیوار منزل کسی بالا می رفته برای دزدی. می گویند همینکه رفت بالای دیوار دید که نیمه های شب صاحب این منزل بیدار است و مشغول تهجد و عبادت است و مشغول قرائت قرآن. آن بالا همین جور که ایستاده بود تا چه کار کنم چه کار نکنم. صدای قرائت قرآن او به گوشش رسید. الم یعنی الذین آمنوا ان تخشی قلوبهم بذكر الله. آیا وقت اش نرسیده که آن کسانی که ایمان آورده اند خشیت پیدا بکنند از خدا بترسند. این آیه را ما خیلی می خونیم. خیلی خونیم. اما به جا خوانده بشه. وقت اش نرسیده باشد. ان یعنی الذین آقای وقت اش نرسیده؟ آن اش نرسیده. این را که شنید گفت چرا. وقت اش رسید. حالا آن دارد قرآن خودش را می خواند نمی داند این بالای دیوار گفت چرا وقت اش رسیده. آمد پائین. تموم شد. شد از اولیاء خدا. کی؟ دزد. کسی که یک عمر دزدی می کرد. تبدیل شد به ولی ای از اولیاء خدا. پس اون که مهمه این است که وقت اش برسد. کاری کنی تا آن کار وقت اش رسید، شما از آن بهره برداری کنید. نهایت بحث و جمع بندی خیلی مهمه، عجله نکنید. فشار نیاورید به خودتان، حقایق را تحمیل نکنید زوری نیست. آمدی اینجا یه بحث هایی می کنیم از خودشناسی. از انسان. انسان اینه. اختیارش این است. خیلی بحث ها داریم. یه بحث هایی می بینی سنگین است نمی کشی زور زن، بدان وقتش نشده هنوز. عجله نکن. صبر کن. بگو حالا چه عجله ایست. چون با عجله کردن مشکل حل نمی شود. مشکل اضافه هم می شود. عجله کار شیطان است. آب کم جو، تشنگی آور بدست. صبر کن تا موانع یکی یکی برطرف شود. در جهت برطرف کردن موانع حرکت کن. سعی نکن که اطلاعات را هی بالا ببری. محفوظات ذهنی ات را هی گسترش بدهی. نه فایده ندارد. لیس العلم به کثرت تعلیم و تعلم. کثرت نمی خواهد. معنایش این نیست که تعلیم و تعلم نمی خواهد، کثرت نمی خواهد. باید وقت اش برسد. یک کلمه حرف به شما بزنند، تعلیم می خواهد. تعلیم می خواهد. اما کثرت یعنی اضافه تر از ظرف شما. بیش از توان شما. بیش از قابلیت های وجودی شما. نگاه نکن سن ات زیاد

شده. معلوم نیست عقلات هم رشد کرده باشد. نه خیال کنی عقل بلفعل است را می‌گوییم. عقل بالقوه ات معلوم نیست رسیده باشد، به آن مرحله ای که شایستگی یکسری از حقایق را داشته باشد. چند مرحله باید طی شود.

– مرحله اول، وجود عقل، قوه عاقله.

– مرحله دوم: فعالیت این قوه در قوه و استعداد.

– مرحله سوم: فعلیت این استعداد و این قوه.

مرحله اول وجود این قوه. مثل اینکه شما زور بازو داری، بازوی شما به قدرتی درش هست به توانی درش هست. اگر شما بازو نداشتی. عضله نداشت، ماهیچه نداشت. خوب نمی‌شد کاری انجام بدهی، زور هم نداشتی. به بچه که متولد می‌شود بازو دارد اما این بچه می‌تواند به وزنه سنگین را بلند کند؟ نه. آیا این بچه می‌تواند به وزنه ۵۰ کیلویی، ۱۰۰ کیلویی که به وزنه بردار بلند می‌کند را بلند کند؟ نه. بنده و جنابعالی که سن مان هم بالا رفته بزرگ شدیم، مثلاً وزنه ۱۰۰ کیلویی را به ما بدهند بگویند حالا این را بلند کن ما هم نمی‌توانیم. ولی نتوانستن آن بچه با نتوانستن ما فرق می‌کند. او نمی‌تواند به خاطر اینکه این بازوی او هنوز استعداد بلند کردن این وزنه را پیدا نکرده. استعدادش را پیدا نکرده، ما نمی‌توانیم نه اینکه این استعداد را نداره، تمرین نکردیم. ورزش نکردیم. فعالیت پیدا نکرده. فلذا اگر ما تمرین کنیم، این توانایی را پیدا می‌کنیم، به فعالیت می‌رسیم. اما آن بچه اگر تمرین هم بکند نمی‌تواند چون این بازو هنوز این توانایی لازم بلقوه را پیدا نکرده. اما استعداد را دارد ها، به استعداد نهفته دارد. یعنی استعداد دو قسم است: – استعداد نهفته – استعداد شکوفا

همان بچه اگر صبر کند، رشد کند، بزرگ شود، غذا بخورد، این استعداد نهفته اش شکوفا می‌شود. حالا باید تمرین کند تا بلفعل شود. پس سه مرحله باید طی شود. عقل انسان هم همینطور. به بچه که متولد می‌شود قوه عاقله دارد، اما این قوه عاقله توانایی اینکه بنشیند و حقایق را بشنود ندارد. این باید صبر کند. هنوز قوه در مرحله نهفته است. باید به مرحله شکوفائی استعداد برسد تا بعد بشود با این صحبت کرد و آمادگی پیدا بکند به مرحله فعالیت برسد. این سه مرحله خیلی مهم بود. حتماً به آن توجه داشته باشید که اگر توجه نکنید خیلی جاها به اشتباه و گرفتار یکسری مطالعات می‌شوید. که گفته می‌شود استعداد شما خیال می‌کنید به استعداد بیشتر وجود نداره، درحالیکه نه دو قسم استعداد داریم. به این توجه داشته باشید در آینده به دردمان می‌خورد. پس آنی که مهم است این است که به دنبال بیشتر شنیدن نباشید. بیشتر فهمیدن در گرو بیشتر شنیدن نیست همیشه. لزوماً اینطور نیست. بیشتر فهمیدن در گرو داشتن شرایط مساعد و مناسب و قابلیت فهمیدن و به دنبال اش شنیدن است. یعنی هر دو تا لازم است.

آب کم جو، تشنگی آور بدست تا بجوش آبت از بالا و پست

گاهی می‌بینیم کسی که درس زیادی نخوانده اما خیلی می‌فهمد. خیلی بیشتر از آنهایی که درس خوانده اند. چرا؟ چون به موقع خوانده. هرچی خوانده به جا خوانده، به جا شنیده. به زنگاه بوده. عجله نکرده. بعضی‌ها عجله دارند و همین عجله مانع می‌شود و نمی‌گذارد اینها رشد کنند و پیش بروند. راجع به عجله و ضررهای عجله بعداً بحث می‌کنیم. ما هم در بیان این حقایق خیلی عجله نمی‌کنیم.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهربین

